
حلول عطار و عطارهای حلولی

بررسی منشأ پیدایش فریدالدین عطارهای غیر واقعی

غزال مهاجری زاده*

◀ چکیده:

فرض این تحقیق، آن است که بعد از فریدالدین عطار نیشابوری، عطار یا عطارهای دیگری بوده‌اند که خود را فریدالدین عطار معرفی کرده‌اند و آثار عطار را به خود نسبت داده‌اند و منظومه‌های دیگری را که خود سروده بودند، به آثار فریدالدین عطار، صاحب *منطق‌الطیر* افزوده‌اند.

سراینده این منظومه‌ها، گاه خود را به گونه‌ای معرفی می‌کند که گویی، حتی سال‌ها قبل از تولد عطار صاحب *منطق‌الطیر* باید متولد شده باشد. نگارنده به بررسی علت این پدیده غیر متعارف پرداخته است و به این حکم دست یافته که اعتقاد به «تجلی انوار» یا به تعبیر افراطیون و مخالفان آن‌ها، اعتقاد به «حلول»، و نیز گرایش‌های تندروانه برخی از حلاجی‌ها (پیروان حلاج) سبب چنین رویدادی است.

اندیشه تجلی انواری، اعتقاد به انتقال انوار الهی از یک شخص به شخص دیگر است که معمولاً از دیدگاه برخی عرفا آغاز آن علی ابن ابی طالب (ع) می‌باشد و در ائمه و عرفای حلاجی از یکی به دیگری انتقال می‌یابد. به این ترتیب، عطار یا عطارهای بعدی، خود را به طریق تجلی انوار، فریدالدین عطار معرفی کرده‌اند.

◀ کلیدواژه‌ها: عطار، حلول، حلاج، قطب‌الدین حیدر، عطار تونی.

مقدمه

در بررسی آثار عطار، به عطارهای دیگری در قرن‌های بعد برمی‌خوریم که کتاب‌های عطار نیشابوری را به خود منتسب کرده‌اند و منظومه‌های دیگری نیز بدان افزوده‌اند و این قضیه، سبب ابهام و نیز سردرگمی محققان معاصر شده است. در این مقاله، به رمزگشایی این واقعه پرداخته شده است.

استاد شفیع کدکنی بعد از استاد سعید نفیسی، به تکمیل تحقیق درباره زندگی عطار پرداختند و با توجه به ابهامی که در روند این مطالعات بود، پرسشی را مطرح کردند: «مطالعه در روان‌شناسی این کار، جالب توجه است که چه چیز سبب شده است مردی سیصد سال پس از مرگ فریدالدین عطار نیشابوری خود را عطار معرفی کند و آثار او را از قبیل *منطق الطیر* و *اسرارنامه* در فهرست آثار خویش بگنجانند و در کنار منظومه‌های بی‌سر و تهی که خود سروده است، از *منطق الطیر* و *اسرارنامه* نیز یاد کند؟ تا آنجا که می‌دانم چنین اقدامی در تاریخ ادبیات فارسی بی‌سابقه است، نمی‌دانم در فرهنگ ملل دیگر، آیا نمونه‌اش دیده شده است یا نه؟» (زبور پارسی، ص ۹۱)

برای مثال، در کتاب *مظهرالعجایب* که از آثار منسوب به عطار و متعلق به شخصی از اهالی تون می‌باشد، آمده است:^۱

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| جوهرالذاتم سخن بی‌پرده است | همچو اشترنامه مستی کرده است |
| گر تو از مرغ حقایق پر بری | منطق الطیرم بخوان تا بر بری |
| رو مصیبت‌نامه را از سر بخوان | تا شود حاصل تو مقصود جان |
| گر الهی‌نامه را گیری به گوش | جام وحدت را کنی بی‌شبهه نوش |
| پندنامه گریبایی در جهان | تو عزیزش دار همچون جان جان |
| رو به ذکر اولیا مشغول شو | و آنگهی چون تذکره مقبول شو |
| من کتب بسیار دارم در جهان | لیک مظهر را عجایب نیک دان |
| مظهر کل عجایب حیدر است | در میان سالکان او رهبر است |
| ختم کردم این کتب بر نام او | ز آنکه دارم مستی از جام او |

(مظهرالعجایب، ص ۷)

نیز در کتاب *گل و هرمز (خسرونامه)* که از کتاب‌های منسوب به عطار است آمده:

مصیبت‌نامه زاد رهروان است الهی‌نامه گنج خسروان است
جهان معرفت اسرارنامه است بهشت اهل دل مختارنامه است
مقامات الطیور اما چنان است که مرغ عشق را معراج جان است
چو خسرونامه را طرزی عجیب است ز طرز او که و مه را نصیب است
انتساب این اثر به عطاری مجعول به نام «شیخ عطار ابو عبدالله محمد میانجی
(میانه‌ای)» اثبات شده است.^۲

استاد شفیع کدکنی خود در تبیین علت پدید آمدن آثاری توسط فریدالدین
عطارهای غیر واقعی می‌گوید: «اغلب این‌ها محصول روزگار انحطاط عرفان و حاصل
یاوه‌گویی درویش‌های بیکاری است که طبع نظمی داشته‌اند و اندیشه‌های علیل و
تخیلات چرسی و بنگی خود را به صورت منظومه‌هایی سست و بیمارگونه به دست
آیندگان سپرده‌اند و برای آنکه از بی‌رحمی زمانه که این‌گونه آثار را در همان عصر
مؤلفان به فراموشی می‌سپارد در امان بمانند، نام شریف و ارجمند فریدالدین عطار
نیشابوری را بر آن‌ها نهاده‌اند و آن بزرگوار در طول این سده‌ها نامش به این‌گونه یاوه‌ها
آلوده شده است.» (زبور پارسی، ص ۴۳)

در تکمیل دلیل ذکر شده باید گفت به نظر می‌رسد، پدید آمدن فریدالدین عطارهای
مجعول باید دلایلی عمیق‌تر و خاص‌تر نیز داشته باشد. ابن فاتک از حلاج یک نامه
نقل کرده که به یکی از شاگردانش نوشته بوده است، و در آغاز نامه چنین آمده: «بسم
الله الرحمن الرحیم که چون بخواهد در همه چیز تجلی کند.» (چهار متن از زندگی
حلاج، ص ۴۳)

به گزارش قاضی تنوخی که از دشمنان حلاج بود، وقتی حلاج را اعدام کردند،
شاگردانش گفتند: «این او نبود که به قتل رسید، استری بود از آن فلان کاتب دولت. از
قضا در همان روز سقط شده بود. اما درباره حلاج می‌گفتند که پس از چندی به نزد ما
باز خواهد گشت. این سخن ابلهانه عقیده فرقه‌ای از آنان شد.» (تراژدی حلاج،
ص ۱۳۸)

به روایت ابن زنجی، یکی از شاگردان حلاج ادعا می‌کرده که کسی را که شکنجه
کرده‌اند، یکی از دشمنان حلاج بوده که تغییر صورت داده و شبیه او شده است. برخی

از آنان ادعا کردند که او را فردای همان روزِ آخرین شکنجه‌اش، دیده‌اند که بر الاغی سوار بود و از راه نهروان می‌گذشت و وقتی با شور و شوق با او روبه‌رو شده بودند، بدانان گفته بود: «مگر شما هم مانند این گوساله‌ها هستید که تصور می‌کنید مرا تازیانه زده‌اند و کشته‌اند؟» و یکی از آنان برآن بود که استری مسخ شده و به صورت او درآمده است. (چهار متن از زندگی حلاج، ص ۸۵)

ابوعمر حیویه نیز می‌گوید: «هنگامی که حلاج را می‌بردند که بکشند، من هم در میان مردم بودم و مدام به این و آن تنه زدم تا او را دیدم که به یارانش می‌گفت: این شما را نترساند، من بعد از سی روز به سوی شما باز می‌گردم. سپس کشته شد.» (تاریخ الصوفیه، ص ۸۰)

فریدالدین عطار در ذکر حلاج می‌گوید: «بعضی گویند از اصحاب حلول بود و بعضی گویند توکی به اتحاد داشت، اما هر که بوی توحید به وی رسیده باشد، هرگز او را خیال اتحاد نتواند افتاد و هر که این سخن گوید، سرش از توحید خبر ندارد و شرح این طولی دارد، این کتاب جای آن نیست؛ اما جماعتی بوده‌اند از زناده در بغداد چه در خیال حلول و چه در غلط اتحاد که خود را حلاجی گفته‌اند و نسبت بدو کرده‌اند و سخن او فهم ناکرده بدان کشتن و سوختن به تقلید محض فخر کرده‌اند؛ چنان‌که دو تن را در بلخ همین واقعه افتاد که حسین را، اما تقلید در این واقعه شرط نیست... اینجا نه حلول کار دارد و نه اتحاد، بعضی گویند حسین منصور حلاج دیگر است و حسین منصور، ملحدی دیگر است استاد محمد زکریا رازی و رفیق ابوسعید قرمطی بود و آن حسین ساحر بوده است، اما حسین منصور از بیضاء فارس بود و در واسط پرورده شد.» (تذکره الاولیا، ص ۱۳۵-۱۳۶)

جامی درباره عطار می‌گوید: «بعضی گفته‌اند که وی اویسی بوده است. در سخنان مولانا جلال‌الدین رومی مذکور است که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فریدالدین عطار تجلی کرد و مربی او شد. گفته‌اند که مولانا جلال‌الدین رومی در وقت رفتن از بلخ و رسیدن به نیشابور، به صحبت وی در حال کبر سن رسیده است و کتاب *اسرارنامه* را به وی داده و وی دائماً آن را با خود می‌داشته.» (نفحات الانس، ص ۵۹۹)

ابن یوسف شیرازی، در فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای ملی آورده: «آنان که گویند روح منصور حلاج در عطار حلول کرده، شاید ابیات هیلاج‌نامه را که در ذیل آن کتاب نقل می‌کنیم، دیده باشند.» (فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ص ۴۰۹) البته او نه آن ابیات را ذکر کرده و نه مرجع این قول را مشخص کرده که چه کسانی این را می‌گویند، ولی همین یک سطر کافی است که ما را متوجه کند چه اتفاقی افتاده است. از عبارت «تجلی نور منصور بر روح فریدالدین» به «حلول» تعبیر شده است.

اعتقاد به حلول، شکل افراطی تجلی انوار حق از یک ولی به ولی دیگر است و نیز اعتقادی که پیروان تندرو حلاج یا به تعبیر عطار، حلاجی‌ها به سحر دارند، شکل افراطی داروسازی (کیمیاگری) و عطاری قدیم است.^۳

عطار نیز به این مسئله اشراف داشته، به همین دلیل در چندین جا اشاره می‌کند که: به بیداری اگر از خود شوی دور چو خفتی گشتی اندر بی‌خودی نور... مشو اینجا حلولی ای فضولی! که نبود مرد مستغرق حلولی (اسرارنامه، ص ۱۵۲)

و یا در جای دیگر گوید:

اگر جز عکس چیزی بر تو افتد چو آن حلاج آتش در تو افتد...
تو را پنبه کند از خود که هین دور! که بر جای تو می‌بنشیند آن نور
مشو زنه‌ار ای مرد فضولی از این معنی که من گفتم حلولی (همان، ص ۱۵۶)

یعنی سعی داشته میان «استغراق در نور» و «حلول» تمایز قائل شود. در رساله سپهسالار نیز نکته‌ای آمده که قابل تأمل است: «معنی اتحاد، یکی شدن است و این مقام عالی‌تر از مقام توحید است و غرض از یکی شدن نه آن است که جمعی قاصر نظران، توهم حلول کنند- تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا- و در این عطار می‌فرماید رضی الله عنه: اینجا حلول کفر بود و اتحاد هم / این وحدتیست لیک به تکرار آمده.» (احوال مولانا، ص ۶۰)

پس سه اصطلاح حلول و اتحاد و وحدت، به دلیل شباهت‌های زیادی که با هم

دارد، با یکدیگر تداخل معنایی پیدا می‌کرده است و همین امر برای عرفای سرشناسی مثل عطار نیشابوری، مایه نگرانی بوده است، زیرا اگر به حلول متهم می‌شدند، به کفر و زندقه نیز محکوم می‌گردیدند.

دولتشاه سمرقندی گوید: «شیخ عطار در طفولیت، نظر از قطب عالم قطب‌الدین حیدر یافته... مرید قطب‌الدین حیدر بوده و شیخ عطار، *حیدرنامه* به جهت قطب عالم در ایام شباب به نظم آورده چون در ایام صبا بوده هرچند به سخنان شیخ مانند نیست، اما به تحقیق سخن شیخ است و بعضی می‌گویند که حیدریان آن نظم را بر شیخ بسته‌اند و آن اعتقاد غلط است، اما قطب‌الدین حیدر از ابدال بوده و مجذوب مطلق است. محققان معتقدند، حیدر مردی صاحب باطن بوده است و اهل ریاضت و یکصد و ده سال و بعضی گویند یکصد و چهل سال عمر یافته و از نژاد خانان ترکستان است و پدر او شاهور نام بوده و او مجذوب از مادر متولد شده و کرامات و مقامات او مشهور است و در تاریخ سنهٔ سبع و تسعین و خمس‌مائه رحلت کرد به زاوه مدفون است و بعضی وفات او را در سنهٔ اثنی و ستمائه نیز نوشته‌اند.» (تذکره الشعراء، ص ۱۴۴)

اما به راستی قطب‌الدین حیدر کیست؟ در *طرائق الحقایق* آمده: «و از معاصران شیخ ابوالفتوح است. نیز شیخ قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای که جماعت حیدریان به وی منسوب‌اند.

در *حیب السیر* مذکور است وفات وی در سال ۶۱۸ بوده و در قصبهٔ تربت، مدفون گشت. گویند شاه سنجان در حق او این رباعی نظم کرده:

رندی دیدم نشسته بر خشک‌زمین نی کفر و نه اسلام نه دنیا و نه دین
نی حق نه حقیقت نه طریقت نه یقین اندر دو جهان که را بود زهرهٔ این
راقم گوید از مجلس اول *مجالس المؤمنین* در احوال اهل تبریز و در مجلس ششم
چنان مفهوم می‌شود که جماعت حیدریه به سید قطب‌الدین حیدر تونی که در تبریز مدفون است، منسوب شده‌اند، و در *بستان السیاحه* مذکور است قطب‌الدین حیدر مقدم حیدریان و در تربت اسحاق خان که سه منزلی مشهد رضویه است، مدفون است و به همین سبب، آنجا را تربت حیدری نامند و ظاهراً آنچه در بستان است، اظهر باشد و

حقیر سه سفر در تربت رفته و از آن مزار شریف فیض یاب شده.» (۶۴۳/۲)
استاد نفیسی نتیجه گرفته‌اند که: «قطب‌الدین حیدر ابن شاهرور زاوی از بزرگان
عرفای قرن ششم بود و نسب او به امام موسی کاظم (ع) می‌رسیده است و وی در تون
ولادت یافته است و چندی در تبریز می‌زیسته و مؤسس طریقه معروفی است در
تصوف که به نام او به حیدریه معروف‌اند و سرانجام به شهر زاوه بازگشته و در آنجا
در سال ۶۱۸ درگذشته است و همان‌جا مدفون شده و آن شهر را به مناسبت آنکه
مدفن او در آنجاست، بعدها تربت حیدری نامیده‌اند و آنجا را چندی تربت اسحاق
خان هم می‌گفته‌اند.» (جستجو در احوال عطار، ص ۴۴)

با توجه به اینکه عطار تونی هم ولایتی قطب‌الدین حیدر بوده، آیا می‌توانیم فرض
کنیم که قطب‌الدین حیدر پیر طریقت عطار تونی بوده است؟
در چندین جای کتاب *مظهرالعجایب*، کلمه «حیدری» به کار رفته و نیز بسامد کلمه
حیدر در این کتاب زیاد است:

باقر و صادق دو گوهر بوده‌اند که علوم حیدری بر بوده‌اند
(مظهرالعجایب، ص ۵)

ما به دین حیدری داریم رو یک جهت باشیم اندر دین او
(همان، ص ۳۸)

اهل راز آن شد به دین جعفری ست او چو سلمان بر طریق حیدری ست
(همان، ص ۲۲۹)

در *مظهرالاسرار* نیز آمده:

هرآن کس را که حب حیدری نیست شعاع روی او خود انوری نیست
(ص ۲۸۴)

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که قطب‌الدین حیدر، پیر طریقت عطار تونی و عطار
تونی از پیروان طریقت حیدریه است.

دسته مهمی از اهل تناسخ را غلات شیعه تشکیل می‌دادند. غلات شیعه، جماعتی
هستند که درباره صفات علی ابن ابی طالب (ع) راه افراط و غلو را پیموده و او را به

مقام الوهیت رسانده‌اند. غلات، تناسخ را بیشتر به معنای انتقال روح الهی در ائمه می‌دانسته‌اند. شهرستانی در *ملل و نحل* می‌گوید: «غلات از شیعه، مذهب ایشان حلولیه است و حلول گاه باشد که به جزو باشد و گاه باشد که به کل.» (ص ۷۸)

دو مقوله تناسخ و حلول با هم درآمیخته است؛ چنان‌که به فرقه‌های مختلف حلولیه مثل پیروان عبدالله ابن سبا که قائل به الوهیت علی ابن ابی طالب (ع) بوده است، نسبت تناسخ هم داده‌اند. همچنین ملطی، نویسنده *التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع* یکی از قدیم‌ترین کتب *ملل و نحل*، اصحاب تناسخ را فرقه‌ای از حلولیه خوانده و عبدالقاهر بغدادی، گروهی از حلولیه را در زمره تناسخیه دانسته است. علاوه بر تناسخ روح الهی، اعتقاد به تناسخ روح انسان‌ها نیز در غلات دیده می‌شود. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، تناسخ)

ظاهراً با شروع طغیان‌های قومی بر ضد اعراب و حکام اموی و عباسی، عقیده تناسخ رواج وسیعی یافت. پیروان ابومسلم خراسانی (رزامیه و راوندیه) و پیروان مقنع (سپیدجامگان) و نیز پیروان بابک خرم‌دین، همچون بسیاری از فرقه‌های شورشی غلات معتقد به تناسخ شمرده شده‌اند. یکی از حدس‌ها آن است که وجود نوعی فرقه ایزدی در رهبر شورش برای تضمین دوام آن لازم بوده است. این فرقه با مرگ یک رهبر به رهبر بعدی منتقل می‌شده و حتی گاه بر سر اینکه روح الهی به چه کسی منتقل شده اختلاف نظر پیش می‌آمد که فرقه حنفیه یکی از همین موارد است و بعد از مرگ محمد حنفیه اختلاف بر سر همین موضوع بود. دیگر آنکه بابک خرم‌دین نیز مدعی انتقال روح جاویدان رهبر فرقه خرم‌دینان به خود شد. (همان، تناسخ)^۴

یکی از چهار طایفه‌ای که از فرقه غالی نصیریه (ق ۵) منشعب شده، فرقه حیدریه است که در قرن نهم و توسط علی حیدر در انطاکیه شیوع یافت. نصیریه منسوب به ابن نصیر و خاستگاه آن شمال غربی سوریه است.^۵

(Encyclopedia of Religion and ethics, V.9, p.418 - 419)

از آنجا که قطب‌الدین حیدر (ق ۶) از نژاد ترکستان است (تذکره الشعراء، ص ۱۴۴) و یکی از پایگاه‌های طایفه ترک در آناتولی بوده است؛ چنان‌که می‌بینیم یکی از خلفای قطب‌الدین حیدر موسوم به حاجی مبارک حیدری (ق ۷) با مولانا جلال‌الدین

ملاقات‌هایی داشته و از همین رو پیداست که محل فعالیت او، آناتولی بوده است. (مناقب العارفین، ۲۱۵/۱ و ۴۶۷) آناتولی و انطاکیه در مجاورت سوریه و از مراکز فعالیت فرقه غالی نصیره است؛ بنابراین، منطقی به نظر می‌رسد که فرقه حیدریه منشعب از نصیریه را، مرتبط با فرقه حیدریه‌ای بدانیم که قطب‌الدین حیدر پایه‌گذار آن بوده است.^۶

قدیمی‌ترین جایی که از فرقه نصیریه نام برده شده، در *ملل و نحل* شهرستانی است. پس می‌توان تخمین زد که نصیریه در قرن پنجم هجری پدید آمده است. شهرستانی فرقه نصیریه را از غالیان می‌داند و می‌گوید: نصیریه در ولایت علی ابن ابی طالب (ع) چنین استدلال کنند که ظهور روحانی در جسد جسمانی امری است که هیچ خردمندی منکر آن نیست. (ملل و نحل، ص ۱۴۸) برخی نصیریه را شیعه اثنای عشری دانسته‌اند. (جامع الفرق، ص ۲۰۵)

سراینده *مظهرالعجایب*، خود نیز به این نکته اشاره دارد که «عطار ثانی» می‌باشد:
هست از نور خدا روشن دلم حل شده از نور حیدر مشکلم
گشته روشن این ضمیر پاک من شد زیارتگاه مردان خاک من
زانکه من عطار ثانی آمدم وز وجود خویش فانی آمدم
خود مرا مولد به نیشابور بود لیک اصل من به کوه طور بود
(ص ۳۸)

نیز در *لسان الغیب* آورده:

فتح ارباب معانی آمدم در لسان عطار ثانی آمدم
(ص ۱۳۲)
مرتضی در جسم عطار است روح زآن رسد ما را به اهل دل فتوح
فتح ارباب معانی آمدم در لسان عطار ثانی آمدم
(همان، ص ۱۴۲)

پس انتساب آثار عطار نیشابوری به او، تنها از طریق اعتقاد به تجلی انوار ممکن است روی داده باشد. نسبت دادن وقایع زندگی عطار نیشابوری به خود و ملاقات با

شیخ نجم کبری که چند قرن پیش از او می‌زیسته، نیز در صورتی قابل توجه بوده که معاصران او تصور کنند مرد تونی در یک حیات دیگر، در کالبد عطار نیشابوری وجود داشته و باز دوباره به شکلی دیگر و در کالبدی دیگر ظهور یافته است. اشاره‌ای نیز که عطار در تذکره الاولیا به وجود دو حلاج دارد، از همین طریق قابل توجه است یعنی تجلی انوار از یک حلاج به حلاج دیگر!

در کتاب *مظهرالعجایب*، ابتدا در نعت اولاد مرتضی، به تجلی انوار علی ابن ابی‌طالب(ع) بر حسن و حسین اشاره شده:

| | |
|--------------------------------|--------------------------|
| وی ز اسرار حقیقت پور تو... | ای ز انوار حقیقت نور تو |
| هر دو عالم زآن به رونق آمده... | ای ز تو دو نور مشتق آمده |
| وز حسین از اولین و آخرین | از حسن می‌پرس سرّ اولین |

(ص ۴)

نیز انوار علی ابن ابی‌طالب(ع) در حلاج تجلی کرده است و عطار ثانی نیز از او نور طلب می‌کند:

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| هستی منصور را چون گرد رفت... | یک سخن در گوش منصور او(علی) بگفت |
| از زبان خود ورا انوار گو | یا علی عطار را اسرار گو |

(همان، ص ۶)

و بعد این طور پنداشته می‌شود که او به خواست خود رسیده است و انوار علی ابن ابی‌طالب(ع) در او تجلی کرده:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| وین رموز سرّ شاه از من شنو | گر تو خواهی سرّ چاه از من شنو |
| از دم منصور و هم از دار گفت | زآنکه حیدر از درون یار گفت |

(همان، ص ۱۵)

و نیز:

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| خوش فروزان کن در او انوار را... | یا امیرالمؤمنین عطار را |
| گفت آمد نور حق از من پدید | چونکه عطار این رموز از شه شنید |

(همان، ص ۱۸-۱۹)

و نیز:

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| وآنگهی با شاه گفتارت بود | گر همی خواهی که عطارت بود |
|--------------------------|---------------------------|

از دو عالم بگذر و منصور پرس
طور ما و نور ما حیدر بود
وانگهی نور ورا از طور پرس
زانکه دین ما ازو انور بود
(همان، ص ۴۴-۴۵)

و در آخر مرد تونی تبدیل به عطاری دیگر می‌شود:

اصل من از تون معمور آمده
هست نام من محمد ای سعید
من ز باب علم عطار آمدم
من شدم عطار و عطار آن من
مولدم شهر نشابور آمده
شد فریدالدین لقب از اهل دید
لاجرم گویای اسرار آمدم
من بدم اسرار و اسرار آن من
(همان، ص ۱۱۳)

در کتاب *مظهر الاسرار* نیز این نظریه قابل انطباق است و به شکلی مشابه مطرح گردیده که انوار علی ابن ابی طالب (ع) در منصور حلاج تجلی می‌یابد:

نبی اسرار و عرفان مرتضی شد
محمد با علی از نور ذاتند
خدا نور است و او نور خدای است
همی در جان منصور او خدا شد...
درون جان عاشق خود حیاتند
به شرع این معانی مقتدای است
(ص ۲۵۳)

و منصور در جسم عطار اناالحق می‌گوید:

از آن در جسم عطار آمدی تو
که برگویی انا الحق را تو نیکو
(همان، ص ۲۹۱)

بیشترین تأکید بر تجلی حلاج در عطار را، در کتاب *هیلاج‌نامه* می‌توان یافت. وجه تسمیه کتاب نیز بر همین اساس است:

مرا شد منکشف اسرار حلاج
نمودم نام او در عشق هیلاج
(ص ۲۸)

نه منصور است اینجا جان بداده
بدین کسوت نیاید او دگر بار
بدین کسوت نیاید باز منصور
بدین کسوت مرا بشناس تحقیق
سر خود بر کف جانان بداده
تو را زین می‌کنم دایم خبردار...
نخواهد ماند دایم غرقه در نور...
در این کسوت تو شیخا یاب توفیق

(همان، ص ۱۱۳)

و در پایان می‌گوید:

تو ای عطار اکنون چند گویی
اگر با خود بینی اوست یا خود
مرو بیرون تو از منصور گوباز
کنون از دید منصور است گفتار
تو منضوری و دیگر می چه جوئی
که می‌گوید تو را اسرار با خود
که او آمد تو را سررشته راز
که تا دیگر چه گوید بر سر دار
(همان، ص ۳۵۵)

و دقیقاً به همین دلیل است که عطار تونی خود را به گونه‌ای معرفی می‌کند که گویی، حتی سال‌ها قبل از تولد عطار صاحب منطق‌الطیر باید متولد شده باشد.

در کتاب سی فصل نیز، اندیشه تجلی انوار به این صورت مطرح شده:

به ظاهر گرده و دو هادیانند
یکی می‌دان ز روی ذات انوار
ظهوری دارد اندر هر زمانی
گهی طفل و گهی پیر و جوان است
گهی در مصر و گاهی در عراق است
زمین و آسمان را او ستون است
به باطن دانش اندر همه جا
بدین معنی همیشه در جهان است
ازین رو گفته‌اند مظهرعجایب
ز بعد مصطفی صاحب‌زمانند...
به ظاهر گرچه می‌بینی تو بسیار
مقامی دارد اندر هر مکانی
گهی درویش و گه شاه جهان است
بدو خود مؤمنان را اشتیاق است
تو در ظاهر نمی‌دانی که چون است
نباشد منزلی او را و ما‌وا
گهی پیدا و گاهی در نهان است
که ظاهر سازد آثار غرایب

(ص ۱۱۶-۱۱۷)

در بی‌سرنامه نیز این اندیشه به وضوح به چشم می‌خورد، ابتدا سراینده از فریدالدین، لقب عطار را می‌گیرد:

بعد پنجه سال او اسرار یافت
سر بی‌سرنامه را پیدا کنم
از فریدالدین لقب عطار یافت
عاشقان را در جهان رسوا کنم
(ص ۵۳)

و او تبدیل به عطاری می‌شود که سخن حلاج را واگو می‌کند:

من نه عطارم تو عطارم همین در ره حق راز اسرارم ببین
من خدایم من خدایم من خدا فارغم از کبر و کینه وز هوا
(همان، ص ۵۵)

و بعد اسرار فریدالدین عطارنیشابوری در جسم سراینده حلول می‌کند و ابیات، صبغه
حلولی می‌یابد:

گنج پنهانم در این جسم آدمم سرّ و اعلانم در این اسم آدمم...
من به اسرار آورم این جسم را پس به گفتار آورم این رسم را...
جسم خود در راه حق درباختم سرّ معنی را به جان بشناختم
(همان، ص ۵۵)

و در پایان منظومه، به شرح احوال عرفانی فریدالدین عطار نیشابوری و اینکه چگونه
با راهنمایی عطار به اسرار دست یافته است، می‌پردازد:

بود عطاری عجب شوریده‌حال در ره تحقیق او را صد کمال...
در امور سر حق ره برده بود نی چو حال ما و من در پرده بود...
بعد از آن عطار گفت ای کور و کر از رموز سرّ عشقی بی‌خبر
گفتنی است که کلمه «حلولی» نیز مانند کلمه «رافضی»، لفظی تحقیرآمیز بوده و در
تعبیر، «تجلی انوار» به این فرقه‌ها اطلاق می‌شده است و به همین دلیل، در هیچ یک از
آثار منسوب به عطار، از لفظ حلول استفاده نشده و شاعر خود را از این دو لفظ مبرا
دانسته است:

از برای روح احمد جوهرم وز برای نور حیدر مظهرم...
چند گویی تو به نااهلان سخن دم نگهدار و معانی ختم کن
تا نگویندت تویی اهل حلول یا تویی همچون روافض بوالفضول
(مظهرالعجایب، ص ۶۱)

با فرض تعدد عطارهای حلولی هر عطار علاوه بر منسوب کردن آثار فریدالدین
عطارنیشابوری به خود، آثار سایر عطارهای حلولی را هم به خود منسوب می‌کرده، در
این صورت حتی تفکیک آثار عطارهای حلولی از یکدیگر کاری دشوار است.
با این حال باز هم قابل تشخیص است که برای مثال، ساختار *ببل‌نامه* که بیشتر

جنبه عاشقانه دارد، از مظهرالعجایب و هیلاج‌نامه به کلی متفاوت است. همان‌طور که ساختار گل و هرمز از آثار دیگر تمایز دارد و نیز پندنامه را فردی خرافی سروده که نمی‌تواند با سراینده بلبل‌نامه و هیلاج‌نامه و گل و هرمز یکی باشد.

این فرمول (تجلی انوار)، می‌تواند کلید بسیاری از پرسش‌ها باشد؛ برای مثال، آرامگاه منسوب به علی ابن ابی‌طالب (ع) در مزار شریف افغانستان که جامی در وصف آن می‌گوید:

گویند که مرتضی علی در نجف است در بلخ بیا بین چه بیت الشرف است
جامی نه عدن گوی و نه بین الجبلین خورشید یکی و نور او هر طرف^۷ است
به‌ویژه آنکه این مقبره در نزدیکی خراسان است و تاریخ این قبر به زمان ابومسلم خراسانی و بنی‌امیه می‌رسد، و چنان‌که ذکر شد، ابومسلم و پیروان او قائل به تناسخ بوده‌اند و به همین دلیل است که مقنع دعوی کرد ابومسلم است، که دوباره حلول کرده است. البته برای این آرامگاه تاریخی مجعول نیز بر ساخته‌اند و حتی می‌گویند یک نامه به خط کوفی از امام جعفر صادق (ع) به ابومسلم به دست آورده‌اند که از او درخواست کرده تا پیکر علی ابن ابی‌طالب (ع) را از نجف به این مکان انتقال دهد تا از دست بنی‌امیه مصون بماند، ولی از آنجا که آرامگاه موجود در نجف بعد از دوره بنی‌امیه مطرح شده، پس این نامه ساختگی به نظر می‌رسد و علما و محققان نیز آن را تشکیک کرده‌اند. از طرفی، اماکن متعددی در افغانستان موجود است که به نام قدمگاه علی ابن ابی‌طالب (ع) نام گرفته که باز هم براساس تحقیقات معلوم شده که محل عبور خرقة‌ای است که منسوب به پیامبر اسلام بوده و توسط احمد شاه بابا حمل می‌شده است.^۸ حال اگر فرض کنیم که مردم این ناحیه و پیروان شاه بابا به تجلی انوار یا تناسخ نور معتقد بوده‌اند، آنگاه وجه تسمیه این قدمگاه‌ها و نیز آرامگاه مذکور مشخص خواهد شد. البته این تنها یک حدس است و نیازمند تحقیق می‌باشد، ولی حدس بعیدی به نظر نمی‌رسد، زیرا در این ناحیه، گرایشات بودایی وجود داشته و فرقه علی‌اللهی هم در آن فعال بوده و از همه مهم‌تر اینکه احمد شاه بابا سرکرده جنبش‌های ملی افغانستان است. در فرانسه نیز ژاندارک نماینده این‌گونه از جنبش‌های (ملی-حلولی) است.^۹ وی در زمان سلطه انگلیس‌ها در فرانسه ادعا کرد که مسیح، پسر خداوند بوده و او دختر

خداوند است. او از این طریق قصد داشت نیروهای اشغالگر انگلیس را از سرزمین خود بیرون کند و این را یک دستور از سوی خدا می دانست. تعدد افرادی که به نام هرمس خوانده می شدند، هم ممکن است ناشی از همین گونه جنبش ها و یا به عبارت بهتر، سرمنشأ این گونه جنبش ها باشد.

نتیجه گیری

این مقاله از چند بخش مجزا ولی در عین حال مرتبط با یکدیگر تشکیل یافته است که یافته های هر بخش، مقدمه ای برای مطلب بعدی می باشد. نتایج هر بخش به ترتیب عبارت اند از:

- برخی از پیروان حلاج قائل به حلول بوده اند.
- عطار تونی مرید قطب الدین حیدر و پیرو فرقه حیدریه است.
- عطار تونی معتقد به تجلی انوار است. او از واژه تجلی انوار به جای حلول استفاده می کند.
- اعتقاد به تجلی انوار از علی ابن ابی طالب (ع) به ائمه و بعد به حلاج و بعد به عطار و از عطار به عطارهای دیگر در آثار منسوب به عطار مشهود است.
- عطار تونی یا عطار ثانی مدعی است که اسرار عطار نیشابوری در جسم او تجلی کرده است.



پی نوشت ها:

۱. در باب عطار تونی مراجعه شود به جستجو در احوال عطار، ص ۱۴۵-۱۶۷.
۲. رجوع کنید به کتاب زبور پارسی، ص ۹۹-۱۰۱ و نیز مقاله «خسرونامه از کیست؟»، نویسنده اکبر نحوی مجله جستارهای ادبی (فردوسی مشهد)، شماره ۱۶۹، تابستان ۱۳۸۹.
۳. در مقاله ای دیگر به آن خواهیم پرداخت.
۴. به نظر می رسد که اعتقاد حلولی در غلات شیعه و نیز شعویان، رگه های هرمسی داشته باشد. در این زمینه، مجالی دیگر به بحث خواهیم پرداخت.
۵. شیخ علی صالح که پس از پدرش عهده دار رهبری نصیریه شد، قیامی را علیه فرانسویان که سوریه را اشغال کرده بودند، برپا کرد.

۶. همچنین فرقه بکتاشیه نیز که در آناتولی فعالیت دارد، به شخصی به نام قطب‌الدین حیدر معتقدند. (ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، مدخل بکتاشیه)
۷. بر روی یکی از دروازه‌های شهر مزار شریف (بر روی دروازه ورودی جنوبی این مزار) این شعر از عبدالرحمن جامی حک شده است.
۸. رجوع کنید به کتاب تاریخ مزار شریف، ص ۳۴.
۹. سابقه جنبش‌های ملی-حلولی در سایر ملل، دست‌مایه تحقیقی دیگر می‌تواند باشد.

منابع

- آثار عجم؛ محمد نصیر فرصت شیرازی، تصحیح منصور رستگار فسایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۷.
- احوال مولانا جلال‌الدین؛ رساله فریدون احمد سپهسالار، تصحیح سعید نفیسی، چاپخانه اقبال، تهران ۱۳۲۵.
- اسرارنامه؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۵.
- اشتهارنامه؛ فریدالدین عطار، مهدی محقق، انجمن آثار ملی، تهران، بی‌تا.
- تاریخ الصوفیه؛ ابوعبدالرحمن السلمی، غزال مهاجری‌زاده، طهوری، تهران ۱۳۸۹.
- تاریخ مزار شریف؛ حافظ نور محمد، چاپ کابل، سال ۱۳۲۵.
- تذکره الاولیا؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح رنولد نیکلسون، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۰.
- تذکره الشعراء؛ دولت‌شاه سمرقندی، تصحیح محمد رمضانی، کلاله خاور، ۱۳۶۶.
- تراژدی حلاج؛ قاسم میرآخوری، نشر شفیعی، ۱۳۷۹.
- جامع الفرق و المذاهب اسلامی؛ امیر مهنا و خویس علی، ج ۲، انتشارات بیروت تقافی عربی ۱۹۹۴/م ۱۳۷۳.
- جستجو در احوال فریدالدین عطار نیشابوری؛ سعید نفیسی، چاپخانه اقبال، تهران ۱۳۲۰.
- چهار متن از زندگی حلاج؛ ماسینیون، ترجمه قاسم میرآخوری، یادآوران، بی‌جا ۱۳۷۹.
- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (جلد شانزده)؛ زیر نظر کاظم بجنوردی، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۷.
- دانشنامه جهان اسلام؛ به سرپرستی غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- زیور پارسی؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران ۱۳۷۸.
- طرائق الحقایق؛ محمد معصوم شیرازی (معصوم‌علیشاه)، تصحیح جعفر محجوب، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۸۲.
- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی؛ ابن یوسف شیرازی، چاپخانه مجلس شورا، ۱۳۵۳.
- لسان الغیب؛ فریدالدین عطار نیشابوری، احمد خوشنویس، کتابفروشی محمودی، تهران ۱۳۴۴.

- مجموعه‌ای از آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری؛ احمد خوشنویس (عماد)، چ ۳، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۷۶.

- مختارنامه، فریدالدین عطار نیشابوری، محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۶.

- مظهرالعجایب و مظهرالاسرار؛ فریدالدین عطار نیشابوری، احمد خوشنویس (عماد)، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۴۵.

- الممل و النحل؛ ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح محمدرضا جلالی نایینی، اقبال، تهران ۱۳۵۰.

- مناقب العارفین؛ احمد ابن اخیاطور افلاکی، تحسین یازجی، آنکارا ۱۹۵۹-۱۹۶۱، چاپ افسس تهران ۱۳۶۲ش.

- منطق‌الطیر؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۳.

- نفحات الانس؛ عبدالرحمن جامی، تصحیح مهدی توحیدی‌پور، انتشارات سعدی، بی‌جا ۱۳۶۶.

- هیلاج‌نامه؛ فریدالدین محمد ابن ابراهیم عطار نیشابوری، تصحیح احمد خوشنویس (عماد)، چ ۲، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۷۱.

- *Encyclopedia of Religion and ethics*, James Hasting, T and T Clark, Edingburg, 1917.